

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۱۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب دیوان به ترکی

مؤلف راشد

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۴۸

۲۰۸۲۱۰



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

عبدلی

فصلی نحاسی به دیواره آهسته  
ایشان در خزانه قزوین



کتابخانه  
دبیران  
وزارت

۱۷۱۴۵  
۲۰۸۳۱۰







[illegible][illegible]







شهر زکس صاحب نظر سید آره	حکام این وقت کاین طو شرفت
است ازین شهر ای که هر روز آره	بهر روز در جوار و به غول که میسند
بودن نظر عبرت از بهر کاره	بوتون کلور که بار یک کجا بان کمال
دوره یک سیم که کوه کوه میسند	بود به غول که به باغ خیالند و غول
چو این کلین با صوره و آواره	بخش اول عین ساج حکم کلند
دیندر صدر معطش به شکو کاره	عین کاوشش و علی پیش کیم
اصف اول عین که ان از غول در جوار	سکه نظر و عین به سکه پیش
دورین که چشم بصیرت کاره	دور وین از غول ساج شرفت
طبع در یک خاوند بهر کرداره	حق سید عینی بخند و طو سوزون
چشم امین به غول این کصافه	عین این شهر کوه کوه میسند
چو دیند فرخ و بهر یک و بهر شاره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
بر توافسان بر حق نصف قطاره	حق چو این ایده چمن عین بهر شاره
مظهر لطف اوله را به سیم و در غول	
دین آرایش صدر ای سیم حق بهواره	
<b>قصیده دیگر</b>	
ایک خطیم دار بهرت سیم	افزون از در کاک و در این بهوری
آب سیم بهر دونه دو لایه جوج چمنی	ایک خط سیم بهر دونه دو لایه جوج چمنی
کیمی دولت دار سیم خاکساری	ایده شافت از یک شافت عظم
اینها نوبت در کاهی ملک لشکری	اینها نوبت در کاهی ملک لشکری

روضه

روشنه در لایه بر فقه لایه	تقین اوله لایه لایه لایه لایه
ای لایه لایه لایه لایه لایه	تقین اوله لایه لایه لایه لایه
چو این کلین بهر کوه کوه میسند	ایده این سیم بهر شاره و چمن
دوره یک سیم که کوه کوه میسند	ایده این سیم بهر شاره و چمن
چو این کلین با صوره و آواره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
دیندر صدر معطش به شکو کاره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
اصف اول عین که ان از غول در جوار	ایده این سیم بهر شاره و چمن
دورین که چشم بصیرت کاره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
طبع در یک خاوند بهر کرداره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
چشم امین به غول این کصافه	ایده این سیم بهر شاره و چمن
چو دیند فرخ و بهر یک و بهر شاره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
بر توافسان بر حق نصف قطاره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
مظهر لطف اوله را به سیم و در غول	ایده این سیم بهر شاره و چمن
دین آرایش صدر ای سیم حق بهواره	ایده این سیم بهر شاره و چمن
<b>قصیده دیگر</b>	
ایک خطیم دار بهرت سیم	افزون از در کاک و در این بهوری
آب سیم بهر دونه دو لایه جوج چمنی	ایک خط سیم بهر دونه دو لایه جوج چمنی
کیمی دولت دار سیم خاکساری	ایده شافت از یک شافت عظم
اینها نوبت در کاهی ملک لشکری	اینها نوبت در کاهی ملک لشکری



<p>بودند و از هر پنجاد و دین سلم بر طریقی غایت او شمشیر طلوع بر رفته و دست بر آفریند مال حبیبت بر سر یکی صوفی بوزن ایزدی بنماید آن که از نور آرد مشایخ و اولادش سده و ده گشته عناوری بر وی کوفته و جلایه که بر کعبه پیروی مسند اجال بزرگ هر یک است ابوسلطان و از بزرگترین مسلمانان</p>	<p>نیکو بود و بسیار رکعتش شصت و صوفی طریقه او هم تحسین است بهاره قالدو مصفا علی حجت اولوی گرام کلوزم الفت افتاد او شصت سال از فکرش غم آرد سید جان بر فایده قائم شد ایر پسرش را در خود جوید مشیر و بریدهای صاحب شد بلند تبت اسطوی بر نام است وکیل طایف شایسته فرشته نهاد</p>
<p>سید کعبه فرزند آن علی بن که تیر کند و به سلطان و پنهان</p>	<p>شماره و تحسینی بر حق و من الحاد درین عبد کلین تیر شده و درین زمان زنده که از هر صد گاه چهار شماره و سه که مفرغ از جهاد</p>
<p>عجایب او سه علام درم خبر بدی طایف نقود و دایره اوار را تندی استعداد</p>	<p>قصیده در مدح ابوبکر باستان</p>

مستور

[illegible]













[illegible][illegible]























حَقْدَن اَمِيد نَمُود اَدَلَر مَحَقِّقِ الْکَلِمَاتِ  
رَاشِدَارِ اَعْلَمُ شَکْلِ الْاَمْرِ مَعْرِفَةِ

اولاً تسبیح سیدانه و کف زنده  
رضیه هر نه ایست شصت فقره رکعا

عا دك صبر ادي جونا غنم نر سكا  
 نر دك شينك نر نر نر نر سكا

کشف

در خضه نوازش لب نغمه دور و دور شود  
دور از اندوه سوخته لب نغمه دوری سکا

دشمنان او هم بهوای خالم باشند  
دشمنان او در آشوب که ناز بجا

راشد این احادیث را بنویسند  
چون هر چه بدو نقل شود لایه مخاف

کار ایند را نهشته در سخن بجا  
از دم بهادک حسرت الحی بر افکند  
و کار این کنش درم جزو عشق  
از دم بهادک حسرت الحی بر افکند



















مضامین

[illegible]





اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد	تخل غم تا در جفت و کله در
جنان بکن مندر قمر و شمشیر	مخل غم تا در جفت و کله در
بغارت بدت لایتن علقه در	جنان مخل غم تا در جفت و کله در
نگاه وقت اول شده کوزه در	جنان مخل غم تا در جفت و کله در
مسیح خال بکن اغر در سبک	صواب بود جلد و جلد و کله در
بدن شمشیر بکن اغر در	غدا بکن اغر در جلد و کله در
سخن حکمت مفاد در ذات بکن اغر	
تغافل اول و نه ناسته و کله در	
اقبال حرف سعادیل بکن اغر	بسیار هم کار بان بکن اغر
جویدر جهانه کاله لاله شیری	دخست زمانه در سخن و دوزخ
بسیار هم اول و صد رفا بکن	کنج خراج حق بود که ازاده کوشه در
بکم ماله سخن دل کویان بکن	لاکله بکن اغر در جنتی و دوزخ
زاده که نه بزار شده بکن	
راه جلاله مکش ظاهر تر شده	
صحت رفیق راه سوز کله در	بر پادشاه و سوز کله در
مدلول وضع فاعله اشتغال بکن	بکر کسب راه نسبتی بکن
خصمه بل غر ایزه فرساخت	ترتیب کسب راه سوز کله در
اول عجبی بل بشارت ضرورت	سرمایه و جو دعت ضرورت
اول عجبی دل رفیق زینت جود	دوش زاده شان بشارت کله در

اول

اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
جنان بکن مندر قمر و شمشیر	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
بغارت بدت لایتن علقه در	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
نگاه وقت اول شده کوزه در	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
مسیح خال بکن اغر در سبک	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
بدن شمشیر بکن اغر در	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
سخن حکمت مفاد در ذات بکن اغر	
تغافل اول و نه ناسته و کله در	
اقبال حرف سعادیل بکن اغر	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
جویدر جهانه کاله لاله شیری	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
بسیار هم اول و صد رفا بکن	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
بکم ماله سخن دل کویان بکن	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
زاده که نه بزار شده بکن	
راه جلاله مکش ظاهر تر شده	
صحت رفیق راه سوز کله در	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
مدلول وضع فاعله اشتغال بکن	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
خصمه بل غر ایزه فرساخت	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
اول عجبی بل بشارت ضرورت	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد
اول عجبی دل رفیق زینت جود	اگر نامل اول شده فعال اول شده باشد

علاج هیچ خور و کسوم را ننهد	بوزق صغیر صغیر مهم الباقی بوزق
نگار که در خلاف از دره و دریا بیاید	خلیج بگویش رفته با غلام و بوزق
ایرین خنجر با مال جلوه راست انداخته	
خوگیاخته حضرت جبرئیل برادر	
عشق در سه عالمی دست ببرد	مست هر کور و کین کند و بیچاره
یار دگر گفت کف عتد نکند	لفظی غرض پستان علی از سبزه
کنده کی است و نرسن مصلحت	اوره کین کج و بی طالع ناسازگار
عشقده نکند و ان اثره است ایال	ای و در کشند آواز سبزه
لب خوش سخن بکند و به او گفتم باشد	
راز داران خود کند و به خازن بیاید	
خون خراف که در هم چیده باده و کله	شکایه در دو دایره اول جا در کله
موت کشد برکت خود خفته سار	تمام عقده که در او به یک روزه و کله
حبش خال رخ را بار خفته بکتم	بزم کجی که کسب سینه را کله
دل کش روی و از کار خا خاکسار کن	مشال جیب کل ناز باده بیاور کله
است عابد در اثر حسن داشت لاکت	
خضار سینه بنوا در ده باده و کله	
ایرین خورین خضر طهارت کند	بدرجه و خان داشت عالی کله
دیا فال لوت کشا سر عالم الحین	بدین مشیخی حسن ان فری کله
بیش ناز کشید و در اردو شمع	بقی فافه شهو از عین کج کله

۱۹

که زاجه درم کجا غم و سیه خورشید زلال	نه خفتت حقیقته در این محمدر
نیو اول تو دلا و غرور بایست عیا لکم	که در ریشه است عشق نشانه محمدر
مضار خطای مانع عطران ایکن باشد	
بیش جود و سزایه نفس از کج باشد	
عاشقانه بر گشته ای بسکه سیر اید	فرخ خود تو باطن کار باریج اید
جود و عطوفت ایکن دل می ناز اید	بجو قانی و دلک خرم مادر اید
سلیک کیم که در د عالمه و سحر اید	به ملک تو بایست ایسته فر اید
بک اید ایسته و بای حیر و جود	نمود سخن صبر که بایا اید
ما ریخت نیز در ارشد الجوان دکن	
در دغم بکفته مقدر ایسته وید	
ایسته بر لسان بر ترجمان داور	دلکش لاله حرف سخن بایا داور
فا دانه را بدین تکی مانی جفا	کج نیز رحمت دار شست کجا داور
نیل مجلس که دانه دغم خوشن	زین نیز بایا دشت کجا بایا داور
احیا پس سر به نیز ایتین صفا	دایک که در می سر دانه داور
هم تراب جسته حیرا فید رتر	نوش این ابی بای ایسته کجا داور
دانشه و این که نیز ایگه رید	
رشته شک شست دانه نعل کجا داور	
مان کز ناله دانی و ناله داور	که کیم می این فن کج به ناله داور
سیکاه در دهر غصه و این کج	که نیم شسته کج دشت ناله داور



سوزن ناله کبر فرط کوشش نام ایل کود کوهی چلیم شیشه زار زنده	او کیم حرفت رخ نامجاون مهر رسد سواد دلی شیشه کیم فصل کند
شمال ایلیم سیر نظم و کشت دانش شراب نشود بر جوش معینه سالیله	
کوشیده به دیده بسته نیاز ایل خوار و خلیل بر کور و بند طبعی	اوجده کورست طای ز ناز و نیاز ایل تراقی سیر قضا کیم چشم از ایل
تغصینا و زده بود و دوشین محبوبه کیم کور و دم لایله	نیمه کیم کوشش که ناز ایل صاف کست و لا تشی کنا ایل
ایدر متاع سلامت و حق کلا تربیتانی ناز جاده یون ایل	او کیم در دلی صندوق کیم از ایل نهال ناز نسیم ایل ایل ایل
حصار دانش یاری بیکه دانش بر نظم ناز می میزان ایل	
کبر و جاسازی قد بیان کورینور کل ایدنیج نسیم کیم اولون کل	شراب شیشه کیم کیم ایلون کورینور صحن صحن کیم ایلون کورینور
اسیر دلم اولی مرغ رسته بر ایل اوشوخ به زشتی فی سخن اما	سینا شلوه دلی اوله شیان کورینور چرخش لیل اولور قن ناز کورینور
بنیو و بنو دجیا رانده فرجه نهاد بر سوزن نظم کور دشین زبان کورینور	
او یمناد کلک نسیم سار بشق در حرف بان کور سخن از بشق در	

دور

دور در کور ناز کوشش جاده کبر و جاسازی قد بیان کورینور	اما فوج مستعد از بشق در یوهده کیم جوش از بشق در
جود در بون کیم کیم کیم ای نازبان بشود کیم کیم	ایمانه او اوست حنا از بشق در وضع صفا کور کوشش از بشق در
راش سوز کور دین طالب ده قوت سحر حلال بشق و انجمن از بشق در	
کلیم طمن ناز کیم کیم کیم چمنده خوش کیم کیم کیم	کبر و جاسازی قد بیان کورینور باقیه الطاف سوزن از بشق در
سیر بریان تابش و حای منکله طبعان صفا دی زبان ایل ناز ایل	شکست جسم کیم کیم کیم سیر صحن جلیک کیم کیم
چشمه روی دلد و جوب طبع کیم قالی انجمن کیم کیم کیم	
کیم و صفت ناز کیم کیم کیم ایدر ایش کیم کیم کیم	نفس شوم اولون طبع کیم فر کیم کیم کیم کیم
ایسم و صفت کیم کیم کیم نازده کیم کیم کیم	فرط عیش کیم کیم کیم سفر فاحشه عشق کیم کیم
خاک کور بر جوی فیض مبارک فرعده مهر و کیم کیم	جود نشندی کیم کیم کیم و صفت کیم کیم کیم
دل ناز کیم کیم کیم	







[illegible]

دستور این هم عرض ما در این حرف عجب گمانه کن که نرسد بی طالع و کیم نهانگه از بختی بد در عرض حال	بقام حرف را جاعقد و استند چو تیر بکند در دوزخ بی آتشند کوکل جو باد به جوش میزدند
سر در غم غمزدی و دلگیر دارند وزن وصل بوگونه غمزد دارند	گشته از دوزخ و در این غمزدان که چشم انداز خفته میسوزد بر آتش چو ساق ماه در غم میسوزد آتش
سرمه بیکان را که بار از غم میسوزد را که در آرد و در آستانه بیکان سرمه بیکان از بهر طالع و کیم نظام بخت از بهر طالع و کیم بخت از بهر طالع و کیم	نکته شوم کافور در غم کمال و خجالت بهم میسوزد بیکان زبان را که در دوزخ میسوزد
ز دست کاکل غم در غم جان دارند سحق شد بجهت حال نصیب و کیم	گمانه دوزخ غم خانان آخورد با کنگوی نهان است آخورد او وقت کجور کوکل در غم آخورد سکا کوکل و دخی استخوان آخورد با کنگوی نهان است آخورد حکایت و دوزخ در غم آخورد









[illegible]

خالد رسد بود بهجوم وستم غنایان	خالد رسد بود بهجوم وستم غنایان
جانه ز کسب کوفت دلالان	جانه ز کسب کوفت دلالان
بر تو خیره و دوشه با مالان	بر تو خیره و دوشه با مالان
است قامت خشکته کی الالان	است قامت خشکته کی الالان
کیرمه بیک بود غنیمه و نه غلالان	کیرمه بیک بود غنیمه و نه غلالان
داشت توبه اساک در دوزخه	داشت توبه اساک در دوزخه
مائع کوش جام در شوالان	مائع کوش جام در شوالان
باق حشمت شانه و جلالان	باق حشمت شانه و جلالان
بر غنیمت کده ملک گشته در جلالان	بر غنیمت کده ملک گشته در جلالان
بلبلان حشمت کوه و نه جلالان	بلبلان حشمت کوه و نه جلالان
دوق خرم و نه غنیمت کده جلالان	دوق خرم و نه غنیمت کده جلالان
در باره و نه غنیمت کده جلالان	در باره و نه غنیمت کده جلالان
بر کشته ملک جانی و نه جلالان	بر کشته ملک جانی و نه جلالان
سایه جانی و نه جلالان	سایه جانی و نه جلالان
خدا و نه جلالان	خدا و نه جلالان
کوه و نه جلالان	کوه و نه جلالان
دماغ جانی و نه جلالان	دماغ جانی و نه جلالان
جیب و نه جلالان	جیب و نه جلالان
در و نه جلالان	در و نه جلالان

دانشمند غریب نیست در هر	دانشمند غریب نیست در هر
بیشتر از این که بگویند که این آدم	بیشتر از این که بگویند که این آدم
صفا کی که بداند بداند بداند	صفا کی که بداند بداند بداند
نام نیکو معنی نیکو است	نام نیکو معنی نیکو است
چون در کمال است و همه را به جا آورد	چون در کمال است و همه را به جا آورد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
سرور زانکه است از خضر و غیر	سرور زانکه است از خضر و غیر
قناره در کمال است بر حجاب سر است	قناره در کمال است بر حجاب سر است
بیان حاله هم صفت صفت	بیان حاله هم صفت صفت
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
خبر و تحت قناره صفت بر حجاب سر است	خبر و تحت قناره صفت بر حجاب سر است
بخوان که می بگوید به بایش و غیر	بخوان که می بگوید به بایش و غیر
چون بکشد سر از در و دهن بکشد	چون بکشد سر از در و دهن بکشد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی
چون در کمال است و همه را به جا آورد	چون در کمال است و همه را به جا آورد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی

صفا کی که بداند بداند بداند	صفا کی که بداند بداند بداند
نام نیکو معنی نیکو است	نام نیکو معنی نیکو است
چون در کمال است و همه را به جا آورد	چون در کمال است و همه را به جا آورد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
سرور زانکه است از خضر و غیر	سرور زانکه است از خضر و غیر
قناره در کمال است بر حجاب سر است	قناره در کمال است بر حجاب سر است
بیان حاله هم صفت صفت	بیان حاله هم صفت صفت
بزرگه صفت بر حجاب سر است	بزرگه صفت بر حجاب سر است
خبر و تحت قناره صفت بر حجاب سر است	خبر و تحت قناره صفت بر حجاب سر است
بخوان که می بگوید به بایش و غیر	بخوان که می بگوید به بایش و غیر
چون بکشد سر از در و دهن بکشد	چون بکشد سر از در و دهن بکشد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی
چون در کمال است و همه را به جا آورد	چون در کمال است و همه را به جا آورد
کمال در وی صفتی صفتی	کمال در وی صفتی صفتی











<p>مستند دولت و جلال و بزم مستحق          پر تو جان به پیام نور جانان          بدست گشت اقبال خا و خوشتر          نغمه دل نغمه و حسن حال          حلال غنچه آسود که گستر که</p>	<p>اولین و غنچه این جهان خط          عشق اول فرخنده که با و صبا خط          اولین غنچه قربا و که خط          دلی از تو ترسد او گشت خط          سودا که شود آسود و صبا خط</p>
<p>برق بخین جفت کو برین غنچه          اول و بر سب خط بجای خط</p>	<p>بر کوه و در و باقی در خط          بوی عشق و باقی در خط          عشق و بر کوه و در خط          و باقی در خط</p>
<p>بیت نرین با صبر و شرمین با بهشت          ایدر دلالت و حق و حرمین خط</p>	<p>بیت نرین با صبر و شرمین با بهشت          ایدر دلالت و حق و حرمین خط</p>

خبر

[illegible]



































[illegible][illegible]





























<p>پیشتر از حال حاضر بود پس</p>	<p>کند و بکشد که در یک روز</p>
<p>کند و بکشد که در یک روز</p>	<p>کند و بکشد که در یک روز</p>
<p>سکون پیشکشده سخن برین طوری</p>	

[illegible]

في الحضر

قاتل و سرشته است و کین و کینه  
 و بیهوشی و در میان جمیع  
 عالم چه کنم و کی وقت بم  
 حضور که بمشوقه کافیه  
 بهر کینه و کینه و کینه  
 حضور از چشم بهی و در اعظم  
 میزبانده است از شرف استعدا

حق و سرشته است و کین و کینه  
 کینه و کینه و کینه و کینه  
 حق و سرشته است و کین و کینه  
 کینه و کینه و کینه و کینه  
 حق و سرشته است و کین و کینه  
 کینه و کینه و کینه و کینه  
 حق و سرشته است و کین و کینه  
 کینه و کینه و کینه و کینه

تبریز طایفه جمالی محمد حسن  
کوه در لایق قیاس حسن طایفه

او کرم که کان حجت که او دور  
 اگر کم که کند خنده او را  
 ایند زنده خلقی که بر تن جگر طرب  
 حاصلت بود ز خاک و غریبه ن  
 شاد که هر روزی که در حال کرم  
 تقدیرت بخش صیقل اند که کلمه خلقی  
 دستار دانه که عاقل و دور مانده  
 شانه و رنگ اندیشه حق که بر تن در  
 دست کرم که جگر می بر یکسان  
 ایند شیده از نور زنده نزل رضا

زنده که بر تن جگر طرب  
 طرب کرم که در خواست سعادتم  
 کرم که غایب خلقی که در لب طرب  
 بر تن بد و مهر اندوه که در نظام  
 تقدیرت بود بر جگر زلف تمام  
 که که ایند غایب نوری دست انعام  
 جگر چون مالک اندوه که در تمام  
 زار سواد حرم قدر که ناز او تمام  
 نشود از قریح که بر تن جگر طرب  
 اندوه که بر تن شیده از نور نظام



لفظ رتبه در مکرر کنش بر جان کن نشود زبنت مشرقی گوشت کرد چنانچه شخصیت محسوس جلا در جلال بر بدیدم افرازی زدن بند خلق بر روبرو مایل بنفوذ یکم موضعی از لطفه تا بید بر فوضله به بعد بند اینر باده نام یک شایسته می شکر بستم شخصیت بر وجه جان دو یک نقشه و درونی اندک عزم قوی نهی شایسته روزی عالم در عمار شخصیت نکند از خرد یک بسی هر قدر حضور صاک که کنش کرد	لفظ رتبه در مکرر کنش بر جان کن نشود زبنت مشرقی گوشت کرد چنانچه شخصیت محسوس جلا در جلال بر بدیدم افرازی زدن بند خلق بر روبرو مایل بنفوذ یکم موضعی از لطفه تا بید بر فوضله به بعد بند اینر باده نام یک شایسته می شکر بستم شخصیت بر وجه جان دو یک نقشه و درونی اندک عزم قوی نهی شایسته روزی عالم در عمار شخصیت نکند از خرد یک بسی هر قدر حضور صاک که کنش کرد
ساجا صاف لاف در کشا می سخفا در کرم پشته وای انهم خواجه علوم	
دانشگاه که شایسته از رتبه دین بیشتر وای بر لایق خدمت دین سستی کار و عمار که در دین جلو و شوق بر یکدیگر به خاطر نیمه	حاصلی غیر برین نیست و کلمه بود تمام بند کن و حق و تقصیر از این خلقت تمام اوله کام و اساک که در دین کام روغن کجایی شایسته و دین کام

دانشگاه که شایسته از رتبه دین بیشتر وای بر لایق خدمت دین سستی کار و عمار که در دین جلو و شوق بر یکدیگر به خاطر نیمه	حاصلی غیر برین نیست و کلمه بود تمام بند کن و حق و تقصیر از این خلقت تمام اوله کام و اساک که در دین کام روغن کجایی شایسته و دین کام
لفظ رتبه در مکرر کنش بر جان کن نشود زبنت مشرقی گوشت کرد چنانچه شخصیت محسوس جلا در جلال بر بدیدم افرازی زدن بند خلق بر روبرو مایل بنفوذ یکم موضعی از لطفه تا بید بر فوضله به بعد بند اینر باده نام یک شایسته می شکر بستم شخصیت بر وجه جان دو یک نقشه و درونی اندک عزم قوی نهی شایسته روزی عالم در عمار شخصیت نکند از خرد یک بسی هر قدر حضور صاک که کنش کرد	لفظ رتبه در مکرر کنش بر جان کن نشود زبنت مشرقی گوشت کرد چنانچه شخصیت محسوس جلا در جلال بر بدیدم افرازی زدن بند خلق بر روبرو مایل بنفوذ یکم موضعی از لطفه تا بید بر فوضله به بعد بند اینر باده نام یک شایسته می شکر بستم شخصیت بر وجه جان دو یک نقشه و درونی اندک عزم قوی نهی شایسته روزی عالم در عمار شخصیت نکند از خرد یک بسی هر قدر حضور صاک که کنش کرد
ساجا صاف لاف در کشا می سخفا در کرم پشته وای انهم خواجه علوم	
دانشگاه که شایسته از رتبه دین بیشتر وای بر لایق خدمت دین سستی کار و عمار که در دین جلو و شوق بر یکدیگر به خاطر نیمه	حاصلی غیر برین نیست و کلمه بود تمام بند کن و حق و تقصیر از این خلقت تمام اوله کام و اساک که در دین کام روغن کجایی شایسته و دین کام













خونک دانسته اما جلد و مکر ترد  
نشد بکفت خود در سلام اولی  
چیز در دین بیلگه قریح او در  
بیدار و بیدار نشیافت اولی  
چیزی نمیشد باب السیر در کینه  
نکاه اندر او که خشم بر یکبار  
بصاکو در روز دهم جوم خبرتون  
نشدی و دانسته بودی او در  
کودن خوانی حله داده بایک  
ایو در و مع که نور که نگای نزد  
اگر بر یک سلام بدین تر شد  
ایو در خانه اگر نمی بود خواب  
کردی بخانی نشوای کمن  
برایت در روی زمین اخام خطی  
بود در حالت فیلا وجود میند  
الذکر که در بیان هر دو سببی  
اگر که طمس جرح او در کینه نوز  
و غاده بیکه نوز غرا ایو در  
نه اسب بران نشیافت و در کلم

[illegible]

او را بر سر پلندری می خوانند  
 هجوم نوید سینه سپر کنند  
 شکار و در پیشین طلی ابر  
 خفیه اندر و در میان عاصور  
 از سینه صف لادن کور و زور  
 خالوروی ایدر خالور و صف ایدر  
 در خوش تاب و سبک و در کشد  
 خام شود و سبک و در کشد

[illegible]

دسته دارد در آن  
اینکه آتش خود

درست در مشاغل

سلام بر بزرگان و افتد  
جهانم در دست و پیر شکیبایی  
عجبی جو گوهر به سپهر ذرات

نه شوق وصل نه خوار ز دور کو  
شبان هرگز باده نرسد ز دلو بر کار  
چرخه آنه سوزد ز بس ناخوار

ایضا ضمیر ہوا لورن

شهر یازدهم  
واقف اسرار

عجب گنجینه بجز شهنشاه زمان  
زمانه نقد کیم ز دره دار چهره کین  
سکا قول اولور شهنشاه کین  
مشام دهر برادر شهنشاه کین

اولو مرزوبنده بمقدورند بدیاری  
نوله و دکت ایوبه جلوه افکار  
عبید انشا و لدر ضایع احوار  
جهان بنم کل مالون رنجو رخا



فکر از این ایدم بنده کلاه کلاه	بوی سبزی انچه صفت در دهن کار
عنان سوج بدست را در دهن دوات	مکن که گوید ای آسمان خزان بنهار
نار از جلی است از این می باشد نهاد که ظاهر طافش شد بغیر صفا که معلوم زنده است طبیعت یکی خدای سبحان راز و نه خاتم که قبل است از رفته کل سوز و غم ادب که نشانی است خدای سحاب طافت از او که شبنم بار	نار از جلی است از این می باشد نهاد که ظاهر طافش شد بغیر صفا که معلوم زنده است طبیعت یکی خدای سبحان راز و نه خاتم که قبل است از رفته کل سوز و غم ادب که نشانی است خدای سحاب طافت از او که شبنم بار
سرور و دلخواه که مکن این	فراموشده و دله در دوام و قرار
زهی دانه های طافش اولی که کلاه از این است شکفته است در سیم حیات که فیض پوی و کشتن و یازان فیض از این بسط از بهر باره که در حق	که این فیض خود از خلد دنیا از این ایدم که در سیم حیات کل معنوی و سیم حیات از این ناب و طراوت نبات خلد که در رخت از این ایدم

عمری

عمری نمی بود بهر کس که از این	بر این غلغله شوق و ذوق دنیا
بود در خفا غصه نشسته که در	بود در طلب به این موافق است
خدا می شناسد این خدای خدا	بهاره و دله است خفت از این
کتاب و عمل از این که یاد است	خود و این مواد و سیم حیات
نزد این است از این که خود و این	فراموشده و دله در دوام و قرار
عبد و این است از این که خود و این	بهاره و دله است خفت از این
کل سیم حیات از این که خود و این	خود و این مواد و سیم حیات
خود و این است از این که خود و این	فراموشده و دله در دوام و قرار
نزد این است از این که خود و این	بهاره و دله است خفت از این
عبد و این است از این که خود و این	خود و این مواد و سیم حیات
کل سیم حیات از این که خود و این	خود و این مواد و سیم حیات
خود و این است از این که خود و این	فراموشده و دله در دوام و قرار

عمری































<p>کاشانه قضا احکام الهی و حد و عزمت شریفه بر باری عزت و جلال</p>		<p>ساجی کعبه بوقلمون و باری و اهل بیت اولم تبرک و بر کوه سوزان و اهل بیت</p>	
<p>افشا صاحب و لا حدود و کائنات گستره رافت فاعده شهرت شمار و اهل بیت</p>			
<p>جنت حصار عدل کعبه باری کعبه است در لطف و باری و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>حق بود و نام بخت و اهل بیت و اهل بیت خاک و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>حق بر تبار و اهل بیت و اهل بیت اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>لطف احسان کعبه و اهل بیت شمار کعبه و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>ساز و ساز و اهل بیت و اهل بیت خوف و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>صفت اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت بمهر و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>بایجاد و اهل بیت و اهل بیت قوت و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دو و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت جلوه کاه و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>راشد و اهل بیت و اهل بیت رازد و اهل بیت و اهل بیت</p>			
<p>عزم و اهل بیت و اهل بیت ساز و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>کعبه و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>بند و اهل بیت و اهل بیت بند و اهل بیت و اهل بیت</p>			

<p>بوی و اهل بیت و اهل بیت صفت و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	
<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>		<p>دست و اهل بیت و اهل بیت دست و اهل بیت و اهل بیت</p>	





















<p>شیر مست بر دم زرد و لوز سرخ و زعفران          جاریه جادو و لوز سرخ و زعفران          مسکه و گلاب و بومین و زعفران          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین</p>	<p>لیمو تا خواص و طبعی و مزاجی و فواید          جاریه جادو و لوز سرخ و زعفران          مسکه و گلاب و بومین و زعفران          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین          آب زرد و گلاب و بومین</p>
<p>دانش و آموختن و تعلیم و تربیت          سکانت کردن و راضی و راضی</p>	<p>بیت انکسین و جوهر و سیر و طبع          و طبع و طبع و طبع و طبع          و طبع و طبع و طبع و طبع          و طبع و طبع و طبع و طبع</p>
<p>جاریه جادو و لوز سرخ و زعفران          مسکه و گلاب و بومین و زعفران</p>	<p>جاریه جادو و لوز سرخ و زعفران          مسکه و گلاب و بومین و زعفران</p>







<p>جنگم الیک جوڑا رسالت است بدو بن سیم غشی و گزرم و انشا جو کز نردی بن بند کز غشایین بی باک او دهم سوگت سوگت عیان رشد دلش میده و غشایین اولور</p>	
<p>کام اولور صبر ایلین بخت سیم غشای رحم ایلنیکه خاطر انا نه فریاد و ن عالم ایلر صانور ایلن علاقه عالتن قالر ایلن محبت خسرو فریاد و ن توبدیلر یور غم دی نایلسو تجر اولور</p>	
<p>ایر صبر غشایین و غشایین اولور جق دلی ایلن بیدر یور غشایین اولور</p>	
<p>عالم اولور صبر و کله خدمت کام اولور و در و شکله حاصل عالم غلب صالحه عشقک جهان ایلر و در و در ای ملک غشایین ایلر و در و در شخصکدن عالم ایلر و در و در اعمال ایلر صبر و کله خدمت لطافت ایلر و در و در ایر و در و در و در و در و در شهر بکده و کله خدمت و کله خدمت</p>	
<p>بر کله و شکله بر کله و شکله نایتلی و بر کله و شکله شهر بکده و کله خدمت نیز دین ایلر و در و در کجه بکده و کله خدمت غز ایلر و کله خدمت صکره طالع مانع سیم جمال اولور طالع طاق اولور و در و در یا بچون باکله نصیب ایلر و در و در</p>	

رشد

<p>رشد سب ایلر و کله خدمت و کله خدمت یا بچون باکله نصیب ایلر و کله خدمت</p>	
<p>صحر کله بر کله و شکله رحم ایلر و کله خدمت جسم و در و در و در و در جاق و کله خدمت در و در و کله خدمت بر کله و شکله صاحب سیر و کله خدمت</p>	
<p>کله ایلر و کله خدمت ایر و کله خدمت</p>	
<p>چشم سیم غم و کله خدمت داجی و در و در و در و در یار و کله خدمت</p>	
<p>طالع راون و در و در و در رشد اول و کله خدمت</p>	





